

چهره حیرت‌انگیز تعهد

یادمان صمد بهرنگی

علی اشرف درویشیان

انتشارات: کتاب و فرهنگ

چاپ اول، ۱۳۷۹، تهران. ۶۲۳ صفحه

صمد بهرنگی و ماهی سیاه دانا

سیروس طاهباز

انتشارات: فرزانه روز

چاپ اول، ۱۳۸۰، تهران.

۲۸۸ صفحه



چنانکه یکی دیگر از تحلیلگران آثار صمد هم (ص ۳۱) متذکر می‌شود، این قصه نویس، اغلب قصه‌هایش را ناتمام می‌گذارد و خود نیز بر این امر اذعان دارد. به طوری که مثلاً در "کچل کفتر باز" می‌نویسد: "همه قصه‌گوها در اینجا می‌گویند که قصه ما به سر رسید. اما من یقین دارم که قصه‌های ما هنوز به سر نرسیده و روزی البته دنبال این قصه را خواهیم گرفت..."

پس از نزدیک به دو دهه که آثار بهرنگی و نوشته‌های مربوط به او نیز، همچون آثار بسیاری دیگر از نویسندگان پیشرو و آزاد اندیش، دچار سانسور شدید حکومتگران اسلامی بود و حتی کتابهای او نیز از کتابخانه‌های مدارس تصفیه و بیرون ریخته شده بود، در اثر مبارزات آزادیخواهانه مردم و به همت برخی ناشران، در سالهای اخیر برخی از این آثار تجدید چاپ و در ویرتین کتابفروشی‌ها ظاهر شده است. در همین ایام، همچنین

کتابها و مقالات متعددی پیرامون کارهای قلمی و زندگی این "چهره حیرت‌انگیز تعهد" (توصیف احمد شاملو از صمد، ص ۳۰۰) انتشار یافته است. در اینجا، به مناسبت سی و پنجمین سالگرد مرگ نابهنگام بهرنگی، معرفی و بررسی کوتاهی از دو کتاب جدید، از نظر خوانندگان می‌گذرد.

نویسنده نامدار و پرکار، علی اکبر درویشیان، که خود نیز آثار قابل توجهی را در زمینه ادبیات کودکان و نوجوانان پدید آورده، در کتاب "یادمان صمد بهرنگی" مجموعه‌ای متنوع و جالب از نوشته‌ها و مقالات درباره بهرنگی را گردآوری و تنظیم کرده است. جمع‌آوری این مطالب، که برخی از آنها از منابع پراکنده و مربوط به سالهای دور و، بنابراین، از دسترس خوانندگان عادی دور است، در یکجا وسیله مناسبی را در اختیار علاقه‌مندان صمد و خوانندگان جدید وی می‌گذارد. به تصریح درویشیان، در گردآوری این نوشته‌ها تلاش شده است تا خوانندگان "با جنبه‌های مختلف زندگی و آثار زنده‌یاد صمد بهرنگی، از دیدگاه‌های گوناگون" آشنا شوند. بنابراین، در این مجموعه، علاوه بر مطالبی از یاران و نزدیکان صمد، مقالات و نوشته‌هایی

ادبیاتی از این نوع گذشته است و همه آن اندیشه‌هایی که روزگاری برایش جان می‌دادند، بیهوده بوده است. اما..."

با این جملات است که پیشگفتار کتاب "یادمان صمد بهرنگی" آغاز می‌شود. در این پیشگفتار، علی اشرف درویشیان، با ذکر چند نمونه مشخص از نمونه‌های بسیار کار و زندگی فاجعه‌آمیز کودکان و نوجوانان که "هنوز در زیر پاشنه‌های آهنین و بی‌رحم سرمایه، در کارگاه‌ها، آرزوها و شادی‌هاشان نابود می‌شود و سرگردان و بی‌آینده در کوچه‌ها و خیابانها می‌چرخند"، یادآور می‌شود که "چهره اینان در تصاویری که صمد بهرنگی در کتابهایش ارائه داده چهره‌های آشنایی است گویی که فرزندان یاشار، اولدوز، لطیف و پولاد و ... در برش دیگری از تاریخ پدیدار شده‌اند." گزارشگر آگاهی ... که نابسامانی و رنج مردم فرودست را درک کرده بود و می‌کوشید این دردها و رنجها را در آثارش منعکس کند، مبارزی که "پیگیر و خستگی‌ناپذیر در جستجوی ارزشهای تازه‌ای بود تا به جای ارزشهای از اعتبار افتاده مرسوم و متعارف بگذارد..." (صفحات ۱۸-۱۶) خود نیز بر این نکته آگاه بود که هنوز این "قصه" را پایانی نیست.

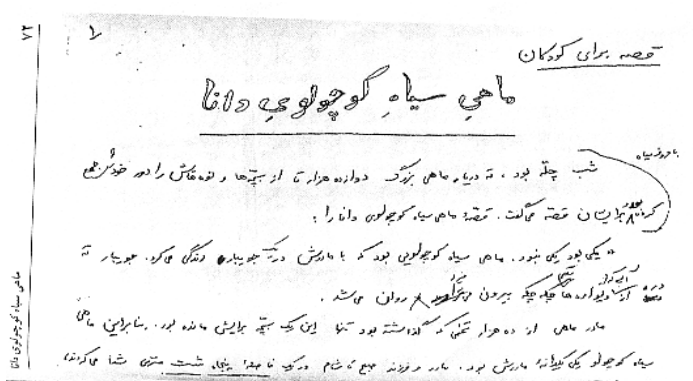
"آنها که گذشته‌های خود را آگاهانه به فراموشی سپرده‌اند، با ناآگاهی چنین می‌پندارند که دوره صمد بهرنگی و کتابهایش سپری شده است. برخی از اینان روزگاری به اقتضای شور و حال جوانی و نیز موج فراگیر زمانه، وارد مبارزه بر ضد ستمگری‌های اجتماعی شدند و حتی در این راه سختی‌ها، شکنجه‌ها و زندانها کشیدند و از نزدیکان خود، جانهای شیفته و عزیزی را از دست دادند، اما از آنجا که عشق به مردم فرودست در عمق وجود برخی از آنان ریشه نداشت و آگاهی‌های اجتماعی‌شان کاغذی بود، با یورش توفان سهمگین سرکوبها و به دنبال آن، ناکامی‌ها، همه چیز را پایان یافته پنداشتند و آرام آرام از واقعیات دور شدند و اینک برای آنها دیگر نه انسان ستمدیده‌ای وجود دارد و نه کودک بی‌پناهی. شکنجه و مرگ دردناک کودکانی هم که این روزها صفحه حوادث روزنامه‌ها را پر کرده است، نتوانست آنان را از خواب عمیق بیدار کند و برای آنکه بی‌دغدغه خیال و آرامش خاطر بر سر سفره رنگینی بنشینند که از تصادف روزگار و بر اثر آشفتگی‌های اقتصادی برخاسته از جنگ، گسترده شده بود، خود را با این باور قانع کردند که دیگر دوره صمد بهرنگی و آثارش و

است." وی در ادامه گفتگو، تأکید می‌کند: "در ماهی سیاه کوچولو هم توسل به اسلحه هست، اما آن هم در رابطه با روند پیشبرد داستان است. تصادفی است. طبیعی است که ماهی سیاه کوچولو هنگام احساس خطر از خودش عکس‌العملی نشان بدهد. شاید صمد مبارزه فرهنگی را ترجیح می‌داد. گو اینکه در تمام زندگی‌اش همین کار را کرد، اما مبارزه مسلحانه و چریکی، فکر نمی‌کنم صمد حتی خوابش را هم دیده باشد. از طرفی آغاز یک مبارزه مسلحانه چریکی، تاریخش یک سال و نیم پس از مرگ صمد است." با این حال، فرمود می‌افزاید که "اگر صمد بهرنگی در سال ۱۳۴۷ به دریا نمی‌پیوست، در سال ۱۳۵۰ حتماً جلو جوخهٔ اعدام قرار می‌گرفت. گرچه در آن مسیر نبود، اما کشیده می‌شد... یعنی در برابر جریانات آن روزگار نمی‌توانست بی‌تفاوت باشد."

سیروس طاهباز، نویسنده، محقق و مترجم توانا، که بویژه با گردآوری، تنظیم، تدوین و انتشار کلیه آثار بنیانگذار شعر امروز ایران، نیما یوشیج، طی دوره‌ای سی و پنج ساله، یادگار و نام نیکی از خود برجای نهاده است، چند ماه پیش از درگذشت ناگهانی‌اش (در اسفند ۱۳۷۷) مجموعه‌ای را درباره صمد فراهم کرده بود که، پس از سه سال، با عنوان "صمد بهرنگی و ماهی سیاه دانا" امکان انتشار یافت. خود وی، در پایان مقدمه، درباره چگونگی تهیه این کتاب چنین توضیح می‌دهد: "... درفاصله تعطیلی چندروزه و فراغتی که به دست آمده بود به کندوکاو و جمع‌آوری انبوه نوشته‌های پراکنده‌ای اتاق کارم سرگرم بودم که چشمم پس از سالها به این نوشته‌های دوستانم افتاد. با حسرت آنها را نگاه کردم و خواندم و گریستم و دیدم بهتر است به جای در گوشه‌ای افتادن و خاک خوردن و از بین رفتن، آنها را به چاپ برسانم که هم با ارزش است و خواندنی و هم یادگاری از انسانی صمیمی، شریف، بی‌شیله پیله و با معرفت. یعنی به جز فروغ، با معرفت‌تر از تمام نویسندگان و شاعر جماعتی که در این سی، چهل سال کار دیده و شناخته‌ام. پس آنها را همان طور که هست چاپ می‌کنم همراه با این یادداشت... (ص ۳۵).

طاهباز، یادداشت مقدماتی خود، با عنوان "یاد بعضی نفرات..." بر این مجموعه را با این عبارت آغاز می‌کند که "... دهه چهل،

رئیس‌نیا، همچنین، ضمن اشاره به سفر بهروز دهقانی به آمریکا، در این باره می‌گوید: "... در این زمان بهروز در آمریکا بود. ارتباط سازمانی پیش می‌آید و صمد به بهروز نامه می‌نویسد که برگرد و بیا،... بهروز که چنین دید بلافاصله بنا بر توصیه دوستانش برگشت اما وقتی به ایران رسید، صمد دیگر نبود... امیر پرویز پویان در سال ۱۳۴۷ چند روز به تبریز آمد و ما رفیقیم و با هم صحبت کردیم. در یک قهوه‌خانه نشسته بودیم و بعد از آنجا به جایی رفیقیم و فهمیدیم که بهروز می‌آید. در آنجا بود که بهروز جریان مرگ صمد را



شنیدید...". یکی دیگر از یاران صمد که با نام "یکی از رفقای او" مطلبی در سال ۱۳۵۷ درباره بهرنگی نوشته و در این یادمان (صفحات ۲۴-۵۲۷) درج گردیده است، با اشاره به فضای سیاسی آن دوران (خبرهای مربوط به جنگ ویتنام، موفقیت‌های انقلاب مردم کوبا و...)، تشکیل محافل سیاسی مطالعه و بحث در تبریز که، به نوشته وی، "صمد در دو محفل از محافل یاد شده شرکت فعالی داشت"، و نیز تعقیب خبرهای "جنبش ملا آواره در کردستان" از سوی صمد، از وی نقل قول می‌کند که "اگر به موقع قلم خود را زمین نگذاشته و به جای آن تفنگ در دست نگیریم، در آن صورت به روشنفکران ذهن‌گرای گسسته از خلق تبدیل خواهیم شد."

اما، دوست و همکار دیگر بهرنگی، غلامحسین فرنود، در پاسخ این سؤال درویشیان که "آیا صمد بهرنگی واقعاً به جریانهای چریکی تمایل داشت؟" اظهار می‌کند: "آن زمان هنوز مسائل چریکی مطرح نبود. تشکلهایی بود اما اسمی از مبارزه مسلحانه نبود. فکر می‌کنم جملهٔ آخر کتاب "بیست و چهار ساعت در خواب و بیداری" هم تصادفی بود. قصد و هدفی پشتش نبود. صمد این جمله را فقط با توجه به روحیه قهرمان داستان و موقعیتی که در آن قرار گرفته بود، آورده

از جلال آل‌احمد، رضا براهنی، نسیم خاکسار، محمود دولت‌آبادی، احسان طبری، اسلام کاظمیه، فرج سرکوهی و... نیز درج شده است. پنج صفحه از این کتاب به "سالشمار" زندگی صمد، و هیجده صفحه از آن به "نمایه کتابشناسی صمد بهرنگی" اختصاص یافته است. این "نمایه" فهرست نسبتاً جامعی از نوشته‌های مربوط به صمد را ارائه می‌دهد. عکسها و طرحهایی از صمد و همراهان او نیز زینت‌بخش صفحات پایانی این مجموعه است.

برای پر بار کردن یادمان بهرنگی، درویشیان حاصل دو گفتگوی خود با دو تن از دوستان نزدیک او، رحیم رئیس‌نیا و غلامحسین فرنود، را در این کتاب آورده است که از نظر روشن ساختن جنبه‌هایی از زندگی و مبارزه نویسنده "ماهی سیاه کوچولو" نیز جالب توجه است. یکی از مسائلی که در این گفتگوها مطرح شده، چگونگی آشنایی و رابطه صمد با محافل و جریانات سیاسی آن دوره و، بویژه، با بنیانگذاران جنبش فدایی است. رئیس‌نیا، در جایی از این گفتگو، با اشاره به

آشنایی صمد با امیرپرویز پویان در تهران (احتمالاً در سال ۱۳۴۵) می‌گوید: "پس از ملاقات پویان با صمد، پویان به یکی از دوستانش (سروقد) نوشته بود که در ایران دارد ماکسیم گورکی جدیدی به وجود می‌آید." وی، در جایی دیگر، به "جزوه‌های مائو" و "کتابچه‌ای راجع به زندگی خسرو روزبه" و یا به "یکی دو اعلامیه درباره کردستان..." درباره جریان سال ۱۳۴۷ که کردها را گرفته و اعدام کرده بودند" اشاره می‌کند که صمد در موارد مختلف، جهت مطالعه در اختیار او گذاشته بود، و در پاسخ این سؤال که "آیا صمد بهرنگی با گروه‌های سیاسی و سازمانهایی که بعداً مشی مسلحانه را انتخاب کردند رابطه داشت؟" اظهار می‌دارد: "سال ۱۳۵۰ که ما را دستگیر کرده بودند و در زندان بودیم، دو تا از بچه‌های چریک هم آنجا بودند. یکی از آنها یحیی امین‌نیا بود که اعدام شد... روزی او را برای بازجویی مجدد بردند، وقتی برگشت گفت: کروکی چریکهای شاخهٔ آذربایجان را به من نشان دادند و من اسم صمد را بالای کروکی دیدم. اخوت بازجوی ساواک می‌گفت که همهٔ آتشها از گور این گور به گور شده بر می‌خیزد. فکر می‌کنم سفر بهرنگی به تهران و دیدار او با امیر پرویز پویان در این مسئله تأثیر داشته است."

سالهای رویش بود و شکفتن. همه چیز سبز بود و سبک بود و چیززی در هوا بود که نرات تن را به جنبش فرا می‌خواند. مثل هم سبز رنگ بهار، که فروغ گفته است. در آغاز این دهه بود که مجله‌ی "آرش" را راه انداختم. آبان ۱۳۴۰... "وی در این مقدمه، بخشی از خاطرات فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خویش و همچنین چگونگی آشنایی، دوستی و همکاری با روشنفکران و نویسندگانی چون جلال آل‌احمد، فروغ فرخزاد، غلامحسین ساعدی، بهروز دهقانی و صمد بهرنگی را بیان می‌دارد. در واقع، با توجه به اینکه آغاز و یا شکوفایی خلاقیت‌های ادبی و فرهنگی بسیاری از این نسل از شاعران و نویسندگان ایران در دهه‌ی چهل بوده است، یادآوری از این دهه به عنوان "سالهای رویش و شکفتن" نیز نابجا و نادرست نیست، هرچند که تشدید تدریجی سانسور و سرکوب در این دهه هم زمینه‌ساز سترونی و خفقان آریامهری دهه‌ی بعدی بود. اما سانسور و سرکوب و اختناق میراث‌خوار رژیم آریامهری هم کار را به جایی رساند که مثل معروف "سال به سال، دریغ از پارسال" نیز بیش از همیشه برای اهل قلم و اندیشه مصداق پیدا بکند.

درباره چگونگی آشنایی با صمد، طاهباز می‌نویسد: "... صمد بهرنگی را از سال ۱۳۴۰ می‌شناختم، بلافاصله بعد از انتشار شماره‌ی اول مجله آرش که نامه‌ای از تبریز به نشانی انتشارات نیل، که در آن زمان در چهارراه مخبرالدوله بود، برایم نوشته بود و خواسته بود که از هر شماره‌ی مجله ۵۰ نسخه برایش بفرستم تا او بفروشد و پولش را برایم بفرستد... یک روز تلفن خانه‌مان زنگ زد و گوشی را که برداشتم یکی گفت من صمد هستم و در تهران هستم و می‌خواهم شما را ببینم. قرار دیدارمان را همان روز بعد از ظهر در همان کتابفروشی نیل گذاشتیم و وقتی آنجا رسیدیم چند چهره ناشناس را مشغول حرف زدن با محسن آقابخشی و جهانگیرخان دیدم. محسن آقا مرا به جوان لاغری معرفی کرد که لباسی ساده به تن داشت و سیل سیاه بلندی در صورت تکیده‌اش جای داشت. روبوسی و معرفی همراهانش که یکی بهروز دهقانی بود و یکی بهروز دولت آبادی و... صمد بلافاصله دست در جیب کرد و پاکتی را بیرون آورد که اسم من رویش نوشته شده بود و گفت این دویست تومان پول مجله‌های آرش. ما از این پس همیشه ترکی حرف می‌زدیم" (ص ۲۴ و ۲۶).

طاهباز، ضمن توضیح تداوم همکاری‌های فرهنگی و "داد و ستدهای فکری" خود با صمد، از خصلتها و خصوصیات او یاد می‌کند که "نویسنده‌ای با استعداد و سختکوش و مهمتر از آن، آدمی صمیمی و مهربان بود. زبان ترکی ادبی را خیلی خوب می‌دانست و عاشق فولکلور و فرهنگ مردم سرزمینش بود. خودش را "یوموروقچی"، اهل مشت و مبارزه می‌دانست و همه آدمهایی را که چنین می‌پنداشت، دوست داشت...". و می‌افزاید: "چندبار به جد از او خواستم او که به ترکی فکر می‌کند و بعد به فارسی ترجمه می‌کند و می‌نویسد، چرا اصلاً یکبار به ترکی نمی‌نویسد. می‌گفت، و راست هم می‌گفت که نمی‌گذارند چاپ شود و به این ترتیب ارتباط از بین می‌رود. رژیم شاه از چاپ هر مطلبی به زبانهای ترکی و کردی هراس جنون‌آمیزی داشت. اما من آنقدر به او اصرار کردم که داستان زیبای تلخون را به ترکی نوشت و برایم خواند که واقعاً کیف کردم. و چند بار به گریه افتادم. اگر عمری بود و دل و دماغی، من این داستان را از زبان ترکی ترجمه خواهم کرد و به جای نوشته فارسی خود او منتشر خواهم کرد..." (ص ۲۷-۲۸).

بعد از مرگ صمد، طاهباز که در آن هنگام به عنوان ویراستار در "کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان" و عصرها در موسسه انتشاراتی "امیرکبیر" کار می‌کرد، به فکر گردآوری و چاپ بقیه آثار صمد می‌افتد و برای این کار از بهروز دهقانی کمک می‌خواهد. "بهروز دهقانی نوشته‌های پراکنده‌ی صمد بهرنگی را گردآوری کرد و برای چاپ در موسسه امیرکبیر به من سپرد، سال ۱۳۴۹. به خاطر نمی‌آورم پس از آن او را دیده باشم. او به خلاف صمد، اسلحه را به قلم ترجیح داد و جانش را در سر این راه گذاشت... من نوشته‌های پراکنده‌ی بهرنگی را با نام تلخون، و مجموعه قصه‌ی شماره‌ی ۲" در همان سال در موسسه انتشارات امیرکبیر چاپ کردم" (ص ۳۲).

بعد از این مقدمه خواندنی، "صمد بهرنگی و ماهی سیاه دانا" در برگیرنده‌ی یک نامه از بهروز دهقانی و سه نامه از صمد بهرنگی به سیروس طاهباز، متن دستنوشته اولیه "ماهی سیاه کوچولو" و دستنوشته ترجمه شعرهایی از نیما، فروغ، شاملو، اخوان ثالث و م. آزاد به ترکی توسط صمد، متن فارسی و متن ترکی "تلخون" به قلم صمد، و دستنوشته‌های "مزارات متبرکه دارالسلطنه تبریز" و چند نمونه تحقیق و گردآوری

فولکلور آذربایجان به وسیله صمد و بهروز است.

طاهباز، ضمن نقل خاطرات خویش، شرح جالبی توجهی از چگونگی ویرایش و چاپ نخستین "ماهی سیاه کوچولو" در مرداد ۱۳۴۷ (یک ماه پیش از مرگ نویسنده آن) را به دست می‌دهد (ص ۳۱-۳۰). طبق روایت او "اوایل سال ۱۳۴۵ بود که صمد بهرنگی داستان کوتاهی با نام "ماهی سیاه کوچولو" دانا" برای چاپ در آرش برایم فرستاد که در زیر عنوانش نوشته بود: "با اقتباس از داستان ماهی فرزانه سالتیکوف شچدرین، نویسنده روس". فکر داستان نسبتاً خوب بود، اما نثری خیلی بد داشت. از این موضوع "اقتباس" هم چندان خوشم نیامد. آن را در آرش چاپ نکردم و رویم هم نمی‌شد که اصل موضوع را به بهرنگی بنویسم تا اینکه چند ماهی بعد فیروز شیروانلو به کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان رفت و بعدش م. آزاد. من آن داستان را برای فیروز شیروانلو و فریده فرجام خواندم و آنها گفتند به شرط یک ویرایش اساسی آن را چاپ می‌کنند. جریان را به صمد بهرنگی نوشتم و او به تهران آمد و من او را بردم پیش فیروز شیروانلو و فریده فرجام که... پیشنهاد ویرایش اساسی را بهرنگی پذیرفت و متن را به آنها داد. فریده فرجام حدود یک ماهی روی آن متن کار کرد و شد چیزی حسابی که با اندکی تغییر توسط بهرنگی که آمد آن متن ویرایش شده را گرفت و به تبریز برد و باز روی آن کار کرد و آورد و با کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان قرارداد بست و کتاب با نام "ماهی سیاه کوچولو" چاپ شد، همراه با نقاشی‌های فرشید مثقالی...". اما درباره چگونگی نگارش و چاپ این کتاب، روایت‌های دیگری هم از جانب برخی دیگر از دوستان و تحلیلگران آثار صمد مطرح شده (از جمله، در صفحات ۱۲۶، ۳۲۲، ۴۲۹، ۵۶۳ کتاب "یادمان") که با روایت فوق فرق دارند، ضمن آنکه بحث و مجادلاتی از این دست نیز غالباً درباره کتابها و آثاری که شهرتی فراوان و بلکه جهانی می‌یابند، رایج و متداول است.

غلطهای چاپی هم که متأسفانه در مورد بسیاری از کتابها به امری عادی و متداول تبدیل شده است در این دو کتاب نیز به چشم می‌زند. لکن این امر، از ارزش و اهمیت این دو کتاب برای علاقه‌مندان آثار و دوستداران زنده یاد صمد بهرنگی نمی‌کاهد.